

سنخ‌شناسی روحانیت در عصر پهلوی اول

شکرالله خاکرند^۱

سمیه بیاتی^۲

چکیده

هنگامی که رضاشاه حکومت خود را در سال ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م. با حمایت کشورهای بیگانه از جمله استعمار انگلیس شروع کرد، به منظور تأمین منافع انگلیس به عنوان مهم‌ترین عامل در دست‌یابی رضاشاه به قدرت، و همچنین رسیدن به اهداف خود که بااهمیت‌ترین آن حفظ حکومت بود، در آغاز به همکاری با روحانیون و علما پرداخت به طوری که بسیاری از این جماعت در مراسم تاجگذاری او شرکت کردند. اما رضاشاه پس از تثبیت قدرت خود در راستای جدایی دین از سیاست در ایران به اقدامات و اصلاحاتی از جمله مدرن نمودن کشور و ترویج فرهنگ غربی و اروپایی دست زد که با عکس‌العمل‌های مختلفی از سوی اقشار مختلف جامعه از جمله روحانیون و علما مواجه شد. در این پژوهش سعی بر این است تا با روشی توصیفی تحلیلی و استفاده از ابزار مطالعه کتابخانه‌ای سنخ‌شناسی روحانیون دوره پهلوی اول و عکس‌العمل روحانیت و جامعه مذهبی آن عصر در مقابل اقدامات و اصلاحات رضاشاه بررسی شود. در نتیجه باید گفت که روحانیون عصر رضاشاه را می‌توان به سه گروه مخالفان حکومت، موافقان و دسته‌ای که از سیاست کناره گرفتند، تقسیم کرد.

کلیدواژه‌ها: روحانیون، علما، دین، رضاشاه.

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز (khakrand66@yahoo.com)

۲ کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه شیراز (bayatisomaye@yahoo.com)

مقدمه

رابطه دین و سیاست که به عنوان اصلی پذیرفته شده، از پیش از اسلام و پس از آن در تاریخ ایران وجود داشت در دوره شانزده ساله حکومت رضاشاه دستخوش دگرگونی عمیق و اساسی گردید که تقریباً تا آن دوره بی نظیر و یا حداقل کم نظیر بود. رضاشاه که سعی داشت ایران را به یک کشور نوگرا تبدیل نماید سیاست‌های مذهبی نوینی را پیش گرفت به طوری که روحانیون را از امور حکومتی و آموزشی کنار گذاشت، با طرح شعارهای ملی‌گرایانه و باستان‌گرایانه سعی در احیاء فرهنگ باستانی ایرانی نمود و قانون جدایی دین از سیاست را تصویب کرد.

در عصر حاکمیت رضاشاه تعامل روحانیت شیعه با حاکمیت هیچ‌گاه یکدست نبود و هر زمان هر مرجعی به تناسب اجتهاد خودش سیاستی مستقل اتخاذ می‌کرد. رضاخان با پیوندهایی که با جریان‌های غربزده برقرار کرده بود در پی اعمال جدایی دین و سیاست (سکولاریسم) بود. در مقابل به علت نفوذ اندیشه دینی در میان ایرانیان واکنش‌های گوناگونی در خلال حاکمیت رضاخان ظهور یافت که مردم را به مقاومت در مقابل سکولاریسم فرا می‌خواند.

در راستای اصلاحات و اقداماتی که رضاشاه انجام داد روحانیون مواضع مختلفی را در پیش گرفتند. این مواضع که علما و روحانیون در برابر استبداد رضاشاه نشان دادند چه آن‌هایی که معتقد به همکاری با حکومت بودند و از سیاست کناره گرفتند و چه آنان که به مخالفت و یا همکاری با استبداد قائل بودند همگی در جهت شعائر اسلام، حفظ استقلال ایران از بیگانه بود. چنان‌که همگی آنان پس از بروز چهره ضداسلامی رضاخان به مخالفت و درگیری با او پرداختند. اما ذکر این نکته نیز الزامی است که سازمان روحانیت شیعه در این عصر به علت از دست دادن بسیاری از ابزارهای ارتباطی خود با توده‌ها، به میزان زیادی از قدرت تأثیرگذاری بر افکار عمومی جامعه بازماند و علی‌رغم آن‌که روحانیان به شدت از استبداد رضاشاهی ناراضی بودند و نظم سیاسی

حاکم را نمی‌پذیرفتند، نتوانستند ایدئولوژی سیاسی خود را به عنوان نقشه و طرحی بهتر از اقدامات سکولار و شبه مدرنیسمی رضاشاه به جامعه عرضه نمایند و بر همین اساس نتوانستند و یا نخواستند از نیروی کاریزماتیک خود استفاده کنند و رهبری تحول سیاسی را در جامعه به دست گیرند.

تاکنون درباره وضعیت و جایگاه روحانیون در عصر پهلوی اول تحقیقات و مقالات چندی تألیف و انتشار یافته است که اغلب شامل تحقیقات داخلی می‌باشد. اما تصنیفاتی که به طور مشخص به دسته‌بندی روحانیون در این عصر بپردازد تاکنون تألیف نشده است، نکته‌ای که در این پژوهش ما به دنبال آن می‌باشیم.

به قدرت رسیدن رضاخان

دولت انگلستان که به منظور تأمین اهداف خود به فکر ایجاد یک دولت قدرتمند افتاده بود سید ضیاءالدین طباطبایی را کاندید کرد که با همکاری یکی از عناصر مورد نظر انگلیس یعنی رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ هـ.ش اولین گام را در جهت تشکیل قدرت مزبور بردارد. رضاخان به عنوان وزیر جنگ و شخص قدرتمند کابینه سید ضیاء در طول این سال‌ها گام‌های لازم را جهت استحکام قدرت رضاخان توسط انگلستان و وابستگان به آن برداشت تا اینکه سرانجام در ۹ آبان ۱۳۰۴، مجلس به انقراض سلطنت قاجار و سلطنت رضاخان پهلوی رأی داد و رضاخان به عنوان پادشاه ایران بر تخت سلطنت جلوس کرد و تا سال ۱۳۲۰ هـ.ش با استبدادی قدرتمند و قوی به پادشاهی خود ادامه داد. دولت رضاشاه، نخستین دولت مطلقه مدرن در ایران بود و با آن‌که برخی از ویژگی‌های آن ریشه در گذشته داشت، اما نظام سیاسی جدیدی به شمار می‌رفت. رضاشاه با متمرکز ساختن منابع و ابزارهای قدرت، ایجاد وحدت ملی، تأسیس ارتش مدرن، تضعیف مراکز قدرت پراکنده، اسکان و خلع سلاح عشایر، ایجاد دستگاه

بوروکراسی جدید و تمرکز منابع اداری، مبانی دولت مطلقه مدرن را به وجود آورد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۶۷).

قبل از انقراض قاجار، شعار جمهوری خواهی از راه‌هایی بود که رضاخان برای ساقط کردن حکومت قاجار و تصاحب کامل قدرت در پیش گرفته بود. موقعی که رضاخان به تازگی رئیس الوزراء شده بود از یکسو قصد حذف احمدشاه و باقی مانده وفاداران به آخرین پادشاه قاجار را داشت تا از این طریق پایه‌های قدرت خود را در کشور تحکیم کند. در آن زمان، که اکثر روشنفکران موافق تغییر رژیم از سلطنت به جمهوریت بودند، سید حسن مدرس و طرفداران او مثل ملک‌الشعراى بهار با رژیم جمهوری مخالف بودند. روی هم رفته، در عمل و نظر قاجاریان پایگاه ستّی خود را در میان مردم از دست داده بودند و اکثریت نمایندگان مجلس هم طرفدار تغییر رژیم از مشروطه سلطنتی به جمهوریت بودند. اما بزرگ‌ترین دلیل منصرف شدن سردار سپه از جمهوریت این بود که رهبران روحانی تغییر نظام سیاسی ایران را به جمهوریت مصلحت ندانستند و در ملاقاتی که سردار سپه در قم با سه مرجع بزرگ وقت، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا حسن نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی داشت توافق شد که گفت‌وگو از جمهوریت موقوف شود. رضاخان پس از بازگشت از قم، اعلامیه‌ای صادر کرد که با توافق مراجع تقلید (آیات اصفهانی، نائینی و حائری یزدی) از جمهوریت منصرف شده است و آیات ثلاثه نیز در قم اعلامیه واحدی حاکی از همین توافق منتشر کردند (منزوی، ۱۳۶۵: ۹۴).

بنابراین روز سه شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ به ترتیبی که معین شده بود رضاشاه با تشریفات خاصی به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) حاضر شد و در جمع مدعوین در برابر قرآن مجید زانو زد و به ترتیبی که در قانون اساسی ذکر شده بود قسم نامه را قرائت کرد و در ۲۵ آذر ماه به تخت سلطنت جلوس کرد (مکی، ۱۳۷۴: ۱۸/۴).

مراسم تاجگذاری در ساعت سه بعد از ظهر روز یکشنبه ۴ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ در عمارت گلستان به عمل آمد. در این روز پرچم‌های هنگ‌ها در جاهایی که معین شده بود نگاه داشته شده بود. یک دسته موزیک هم برای نواختن سلام در پایین عمارت ایستاده بودند. پاسداری داخل عمارت به شاگردان مدرسه نظام محول شده بود و مراسم با تشریفات خاصی به عمل آمد. دستور داده شده بود که کسبه تا سه روز در شهر مراسم چراغانی به عمل آورند. کلانتری‌ها دست به کار شدند و کسبه را مجبور می‌کردند که مراسم مزبور را هرچه ممکن است با شکوه‌تر برگزار نمایند، ولی مردم برای اینکه مؤاخذه نشوند مراسم را خیلی ساده برگزار کردند. ادارات دولتی نیز تا سه روز تعطیل شد (همان: ۳۵).

مراحل مختلف روابط رضاشاه و نیروی مذهبی

نفوذ اجتماعی علما و روحانیون در جامعه ایران در طول تاریخ خود برای هیئت حاکمه دارای دو نقش و کارکرد متفاوت بود که می‌توانست نتایج و پیامدهای متفاوتی را در جهت تقویت یا تضعیف حکومت به دنبال داشته باشد. از یک سو حکومت به بهره‌گیری از نفوذ علما برای کسب مشروعیت دینی و مقبولیت اجتماعی خود نیازمند بود و از سوی چنان نفوذ خطرناک و بالقوه‌ای بود که می‌توانست علیه حکومت به کار گرفته شود. آگاهی هیئت حاکمه به نقش و کارکردهای متفاوتی که نفوذ اجتماعی می‌توانست در جهت تقویت نظام سیاسی حاکم بر جامعه یا تضعیف آن به دنبال داشته باشد عامل مهمی بود که به چاره‌جویی حکومت برای ایجاد تعادل و توازن در مناسبات خود با علما و جلوگیری یا کاهش کارایی نفوذ اجتماعی علمای دینی معترض به حکومت از طریق تلاش برای سلب یا محدود کردن منابع نفوذ علمای غیردرباری از یک سو و حمایت از علمای درباری از سوی دیگر انجامید (آجودانی، ۱۳۸۵: ۲۰). بطور کلی در دوران پهلوی

نیز روابط مراجع تقلید و روحانیت با رضاخان سردار سپه همچون سایر دوران قبل و بعد از خود مراحل مختلفی را پیموده است.

مرحله اول رابطه رضاشاه با روحانیت همزمان است با دوره وزیر جنگی و ریاست وزرای رضاشاه. در این دوره سردار سپه در همه جا خود را طرفدار جدی اسلام و حامی مذهب تشیع و نسبت به شعائر مذهبی نهایت علاقه را نشان می‌داده است (مکی، ۱۳۷۴: ۳۸/۴). از نخستین روزهای پیدایش، رضاخان در صحنه سیاسی ایران همواره به حفظ شعائر اسلام و احترام به آن خود را علاقمند و معتقد نشان می‌داد و از هر نوع اقدام ریاکارانه خودداری نمی‌کرد و بخصوص به وسیله جراید منعکس می‌نمود که همه بدانند که او پایبند دین و مذهب شیعه می‌باشد. مثلاً در دوره وزارت جنگی خود تکیه قزاقخانه خود را در ایام عاشورا مانند سایر تکایا آیین‌بندی و سیاه‌پوش می‌کرد و خود در جلو و ورودی تکیه می‌ایستاد. یا در دوره ریاست وزرای خود هم که مصادف با تخریب قبور ائمه بقیع در مدینه منوره به وسیله وهابیون بود در جلساتی که در تهران و تمام شهرها علیه وهابی‌ها شکل می‌گرفت شرکت می‌نمود و خود را برای اقدام جدی در این باره علاقمند نشان می‌داد.

بنابراین بعضی از مراجع حوزه علمیه نجف بر اثر این قبیل ظاهرنمایی‌ها تصور می‌نمودند که مثلاً او تنها پادشاه کشور شیعه می‌باشد و باید او را تقویت کرد. لذا پس از جلوس پهلوی به تخت سلطنت به او تبریک گفتند ولی پس از آن که ماهیت خود را نشان داد دیگر روابط حسنه‌ای بین رضاشاه و مراجع نجف اشرف وجود نداشته است. در واقع علمایی از جمله جواد صاحب جواهر، الاحقر ابوالحسن موسوی، ضیاءالدین عراقی، داعی محسن علاءالمحدثین و داعی مهدوی خراسانی از نجف به رضاخان تلگراف زده و جلوس به تخت سلطنت را به او تبریک گفتند (همان: ۲۱-۲۰).

حکومت رضاشاه در آغاز برای تحکیم مبانی قدرت خود، در پی جلب حمایت گروه‌های صاحب قدرت به ویژه روحانیان و علما برآمد، ولی در موقع مقتضی نه تنها

منابع عمده قدرت آن‌ها را تحت کنترل خود درآورد، بلکه آن‌ها را از ساختار قدرت نیز حذف نمود و صرفاً به نظامیان، بوروکرات‌ها و طبقه متوسطی که خود موجد آن‌ها بود اتکا کرد (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۲۲۴). او بر این اساس سعی داشت برای جلب نظر و حمایت علما و مراجع آن‌ها را متقاعد کند که خلاف اصول مذهب و اسلام اقدام نخواهد کرد اما طرح تغییر نظام در دوران نخست وزیری‌اش موجب شد علما به گمانه زنی در خصوص نگرش رضاشاه به مذهب بپردازند و نگاه او را به نوعی نگاه ابرزاری قلمداد کنند.

در مرحله دوم که از انقراض قاجاریه شروع می‌شود و با حکومت موقتی و جلوس به تخت سلطنت و مراسم تاجگذاری ختم می‌شود رضاشاه برای جامعه روحانیت احتراماتی قائل می‌شده است ولی نه به شدت مرحله قبلی. در اینجا فقط یک نوبت با سید اسدالله خرقانی درگیر می‌شود که از قرار در حین ملاقات خرقانی که از علمای تهران بوده کارش از مباحثه به مناقشه کشیده می‌شود و با عصای خود به سردار سپه حمله می‌کند. پهلوی هم او را توقیف و به رشت تبعید می‌کند (مکی، ۱۳۷۴: ۳۹/۴). در این دوره نیز رضاشاه برای زیر نفوذ قرار دادن علما مقداری پول میان روحانیون سطح پایین تر پخش کرد و حتی در نمایش‌های تعزیه شرکت جست. اما واقعیت این بود که رضاخان به مذهب و روحانیون تعلق خاصی نداشت و به مصلحت با مراجع و رؤسای روحانیت همراهی می‌کرد تا بر ضد قشون کاری نکنند.

پس از آن‌که رضاشاه برای استحکام حکومت و تمرکز قدرت، قدرت‌های محلی و عشایری را از بین برده بود، تنها قدرت باقی مانده روحانیت بود که می‌بایست از بین برود اما در آن موقع روحانیون و مراجع تقلید مهمی در عراق و ایران بودند که به سادگی و بی سروصدا تسلیم دستور و اوامر دولت نمی‌شدند و به دنبال همین امر بود که بین دولت و روحانیون درگیری شکل گرفت و مرحله سوم آغاز شد.

مرحله سوم در واقع از سال ۱۳۰۶ هـ.ش شروع می‌شود که واقعه قم اتفاق افتاد. در این ماجرا رضاشاه شخصاً شیخ محمد تقی بافقی را به دلایلی که گفته خواهد شد زیر ضربات خود قرار داده و او را توقیف و پس از مدتی زندانی کردن به توصیه آیت الله حائری آزاد می‌کند ولی تا آخر عمر به حضرت عبدالعظیم تبعید می‌شود و زیر نظر قرار می‌گیرد. در آبان ۱۳۰۶ قضیه سوء قصد به جان مدرس پیش می‌آید که در اثر این موضوع برخی از مراجع نسبت به او بدبین می‌شوند و سرانجام در آذرماه ۱۳۰۶ است که قیام حاج آقا نورالله اصفهانی اتفاق می‌افتد و علمای غالب شهرستان‌ها به حمایت حاج آقا نورالله برمی‌آیند. بالاخره در افتتاح دوره هفتم مجلس تیرگی روابط روحانیت با رضاشاه علنی می‌شود (مکی، ۱۳۷۴: ۳۹/۴) زیرا نیروی مذهبی تنها نیرویی است که حتی به فرض مماشات با استبداد از جمله استبداد رضاخانی در ناسازگاری بنیادین با آن است و به همین دلیل است که استبداد رضاخان بعد از قدرت یافتن همه حملات خود را متوجه نیروی مذهبی کرد (پارسانیا، ۱۳۸۰: ۲۵۰) و به طرق مختلف برآنان فشار آورد از جمله: تحدید آن‌ها از طریق اجرای قانون لباس متحد الشکل و امتحان گرفتن به منظور اخذ جواز عمامه، سلب نفوذ اجتماعی آنان از طریق تغییر و تحولات در امور قضایی و کوتاه کردن دست آنان از اوقاف، سرکوبی اعتراض‌ها و انتقادات و تبعید و قتل تعدادی از آن‌ها، تحت پوشش قرار دادن و متمرکز ساختن بخشی از روحانیت، طی یک برنامه بلندمدت در دانشکده معقول و منقول، همسان‌سازی و تربیت روحانیان درباری و دولتی به وسیله‌ی برنامه‌ی کوتاه‌مدت مؤسسه‌ی وعظ و خطابه، تحقیر آنان از طریق تبلیغات مخرب به اتهام ارتجاع و قطع ارتباط عاطفی آنان با مردم (بصیرت‌منش، ۱۳۷۸: ۷۶۱).

مواضع مختلف نیروی مذهبی در برابر حاکمیت رضاشاه

نیروی مذهبی در سال‌های به قدرت رسیدن رضاخان چند قطبی عمل می‌کند. چند قطبی بودن نیروی مذهبی در چهره شخصیت‌های دینی، حرکت‌ها و جریان‌های سیاسی یا قیام

و مقاومت‌های مختلف در عرض یکدیگر ظاهر می‌شوند. رضاخان در چارچوب سیاست خود به هنگام به قدرت رسیدن با شرکت در محافل و مراسم دینی کوشید تا از برانگیختن نیروهای مذهبی جلوگیری کند. بنابراین مرجعیت شیعه حتی هنگامی که در سطح رهبری بالفعل نیروی مذهبی در یک حرکت فراگیر سیاسی نیست به دلیل توان بالقوه‌ای که دارد به صورت یکی از قطب‌های تعیین کننده قدرت حضور دارد به این معنا که وجود آن در چگونگی رفتار نیروی رقیب مؤثر است. مراجع دینی در دوره رضاشاه با آن‌که حضور سیاسی فعالی ندارند ولی در برخی تحریکات سیاسی محدود نیز نقش دارند مانند حمایت یا تأیید برخی از جنبش‌ها و یا قیام‌هایی که با موفقیت‌های محدود به شکست می‌انجامند (پارسانیا، ۱۳۸۰: ۲۵-۲۵۲).

علمای دینی ایران براساس چگونگی اتخاذ مواضع علمی آنان در برابر حکومت و مناسبات آنان با شاه و دربار به سه گروه علمای ساکت، علمای معتقد به همکاری با حکومت و علمای مخالف حکومت تقسیم می‌شوند. اتخاذ مواضع هر یک از گروه‌های مختلف در برابر حکومت که شدت و ضعف آن متفاوت و در شرایط مختلف متغیر بود ماهیت، علل و انگیزه‌های مختلفی داشت (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۸) اما چنانچه اختلاف نظر یا تفاوت رویه‌ای میان علمای بزرگ وجود داشت، در اتخاذ شیوه و نوع مبارزه با استبداد و استعمار بود، نه در اصل آن. برخی همچون حاج آقا نورالله اصفهانی قائل به رفتار حاد و کوبنده بودند و برخی چون میرزای نائینی (پس از بازگشت از تبعید)، رفتار تند با پهلوی اول را در آن برهه از تاریخ چندان کارساز و به مصلحت ندانسته و پیشبرد اهداف اصلاحی را از راه‌های مسالمت‌آمیز ممکن می‌دانستند (نجفی، ۱۳۷۸: ۲۶۰).

الف: علمایی که در برابر حاکمیت رضاشاه سکوت اختیار کردند و از سیاست کناره گرفتند

سکوت گروهی از علما در برابر حکومت گاه از عامل تقیه و گاه از احتیاط شرعی آنان در داوری درباره حکومت ریشه می‌گرفت (همانجا). مواضع محافظه کارانه برخی از علما و روحانیون از رهگذر مصلحت‌گرایی سیاسی آنان در لزوم همکاری با سلاطین، به ویژه سلاطین و حکومت‌هایی که داعیه تشیع را نیز داشته‌اند از جمله سلطنت رضاشاه با هدف برخورداری از حمایت آنان در جهت گسترش و رونق مراکز و مدارس و علوم شیعی تقویت گردید. از سویی نیاز نهاد سلطنت با برخورداری از حمایت علما یکی از علل مهمی بود که افزایش اعتبار موقعیت علما را به دنبال داشت (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۶).

سلطنت رضاخان که در نوع خود دومین هجوم پس از مشروطیت ایران علیه روحانیت به شمار می‌آمد و به مراتب شکننده‌تر از هجوم نخست بود، موجودیت و هویت روحانیت را، چه از لحاظ فکری و چه به لحاظ عملی، زیر سؤال برد. شاید کارترین عمل در مقابل چنین وضعیتی، شکل دادن به مبارزه‌ای فرهنگی و فکری در کنار مبارزه سیاسی بود، که می‌توانست از طرف روحانیت و از طریق توسعه مراکز علمی و مذهبی صورت پذیرد (کمبریج، ۱۳۷۱: ۸۳-۲۸۲؛ دوانی، ۱۳۷۷: ۱۴۸/۲).

بنابراین گرچه در این زمان مرجعیت شیعه در نجف است ولی تأسیس حوزه علمیه قم توسط آیت الله حائری و موقعیت علمی وی یک قدرت بالقوه‌ای در داخل ایران به وجود می‌آورد. در اولین روزهایی که رضاخان پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود برای تخریب سنت‌های دینی مردم و ترویج ساختار اقتصادی و فرهنگی غرب هجوم خود را آغاز کرد روحانیت شیعه در شهرهای مختلف ایران به دنبال جایگاهی می‌گشت تا از آن طریق وحدت و انسجام خود را جهت رویارویی با رضاخان باز یابد و قم با حضور شیخ عبدالکریم حائری مناسب‌ترین مکان برای این مقصود شد (پارسانیا، ۱۳۸۰: ۲۵۶).

در چنین شرایط شکننده‌ای برای روحانیت و نیروهای مذهبی، شهر قم به تدریج یکی از پایگاه‌های اصلی فکر شیعه درمی‌آید که بی‌شک مرهون ورود آیت‌الله حائری است (کمبریج، ۱۳۷۱: ۲۸۸-۲۸۷؛ حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۹-۱۸۴). ورود حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه قم تقریباً همزمان با کودتای سید ضیاء و به قدرت رسیدن رضاشاه می‌باشد که خود از شگفتی‌های تاریخ است؛ یعنی درست همان زمان که پایه‌های یک اقتدار و هجوم بزرگ نسبت به مذهب در ایران شکل می‌گرفت بذره‌های تفکر اندیشه و مقاومت نیز شکل می‌گرفت (پارسایا، ۱۳۸۰: ۲۵۶).

حائری یزدی در طول مدت مرجعیت خویش کوشش کرد تا تمام توان و قدرت خویش را برای حفظ تداوم حوزه به کار ببرد و از این رو در سطح رهبری سیاسی قرار نگرفت. وی که روحانی غیر سیاسی بود بر خلاف شاگردان دیگر میرزای شیرازی همچون آخوند خراسانی و نائینی سعی کرد که گام در عرصه سیاست نگذارد. از این رو در اوج تحولات مشروطیت در آن دخالت نکرد و در هنگام اعلام مشروطیت ایران را ترک کرد و به نجف بازگشت و چون حوزه نجف نیز درگیر ماجرای مشروطیت بود راهی کربلا شد. پرهیز او از سیاست به حدی بود که در مهاجرت ضدّ خارجی علمای نجف و کربلا به کاظمین حضور نداشت. وی در سال ۱۳۳۱ق در اراک مستقر شد و به سال ۱۳۴۰ نیز به قم آمد (امینی، ۱۳۸۲: ۱۳). چنین کناره‌گیری حائری از سیاست باعث شده است که برخی از صاحب نظران آن را با حیرت ارزیابی کنند. در عین حال برخی از پژوهشگران نیز که در صدد اثبات فرضیه رشته پیوسته مخالفت علما با دولت هستند وی را به دوراندیشی برای تأمین مصالح کلی حوزه و حفظ آن در دوران خودکامگی شدید نسبت داده‌اند (دوانی، ۱۳۷۷: ۳۵/۲-۳۳۳).

حائری از پیوند سرنوشت حوزه نوپای قم با حرکت‌های سیاسی مثل حرکت حاج آقا نورالله اصفهانی در قم و سایر حرکات سیاسی که آینده‌ای روشن نداشتند، خودداری کرد. او از هر حرکت سیاسی که به حیات و تداوم حوزه آسیب برساند پرهیز کرد و تمام

قدرت و توان خود را در جهت حفظ آن به خدمت گرفت. آیت‌الله حائری می‌دید که هر روز دسیسه‌ای علیه حوزه شکل می‌گیرد و از هر سو قدرت‌های بزرگ در تلاشند تا اثری از حوزه‌های علمیه، باقی نگذارند. از این‌رو چاره را آن دانست که در آن موقعیت به تقویت هرچه بیشتر حوزه علمیه قم بپردازد. در جریان قیام حاج آقا نورالله اصفهانی که به دنبال تصویب قانون نظام وظیفه اجباری صورت گرفت آیت‌الله حائری که در رأس حوزه علمیه قم قرار داشت آن‌چنان در این باب با احتیاط عمل کرد که حرکت او اعجاب همگان را برانگیخت. ایشان هرگاه درباره این سکوت و احتیاط مورد سؤال قرار می‌گرفت در پاسخ تنها به یک جمله کوتاه که «من حفظ حوزه را اعم می‌دانم» قناعت می‌کرد (عباس‌زاده، ۱۳۷۳: ۶۷).

حرکت وی گرچه در یک نگاه ابتدایی چهره سیاسی خاصی را به خود نگرفت و یا اینکه از نظر سیاسی ضعیف بود ولی آن‌گونه که تاریخ نشان می‌دهد اساس یک حرکت سیاسی قوی را که در چند دهه بعد آشکار شد شکل داد. زیرا اگر حوزه علمیه قم که در سال‌های نخست حاکمیت رضاخان به عنایت الهی و به قدرت و تلاش پی‌گیر وی تداوم یافت وجود نمی‌داشت هرگز آثار فرهنگی و اجتماعی‌ای که در آن سال‌های بعد از طریق آن شکل گرفت ظاهر نمی‌شد. این حوزه با قدرت یافتن خود توانست در سال‌های بعد مرجعیت را بار دیگر به ایران منتقل کند و با گسترش و توسعه خود عناصر و کادرهای فرهنگی مناسبی را پرورش دهند که کم و بیش توان جایگزینی نسبت به رجال منورالفکر یا روشنفکر را جهت کنترل و اداره‌ی یک حرکت اجتماعی وسیع دارا باشد (پارسانیا، ۱۳۸۰: ۵۸-۲۵۷).

با این وجود وی بطور کامل از سیاست کناره نگرفت بنابراین هنگامی که قانون لباس متحدالشکل تصویب شد آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، تلگرافی به رضاخان مخابره کرد و این اقدامات را مخالف شرع و غیر قابل تحمل دانست (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ج ۴/ ۴۳۱). وی در این‌باره چنین فرمودند: عرض می‌شود

بنده با اینکه تاکنون در هیچ کاری دخالت نداشتم اکنون می‌شنوم اقدام به کارهایی می‌شود که مخالفت صریح با طریقه‌ی جعفریه و قانون اسلام دارد که دیگر خودداری و تحمل برایم مشکل است. یا در گردهمایی علمای قم با حضور نائینی و اصفهانی حضور داشت که در نهایت از رضا خان خواستند تا از جمهوری دست بکشد (مکی، ۱۳۷۴: ۱۵/۳؛ حائری، ۱۳۶۴: ۱۸۹).

بدین ترتیب، چنین کاری توانست یکی از کمبودهای اساسی رهبری سیاسی و مبارزاتی نیروهای مذهبی را در آینده مرتفع سازد. تجربه تلخ روحانیت شیعه در جریان مشروطیت ایران به دلیل نتایج آن، آموزش‌های مهمی را به آنان داد. آنان بخوبی دریافتند که در شرایط نوین و با وجود توسعه و نفوذ اندیشه‌های ضد‌دینی در ساختار اجتماعی، ایجاد یک جنبش سیاسی و مذهبی، لوازم پیچیده‌ای را می‌طلبد. تأسیس حوزه قم توسط حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مهم‌ترین واکنش علما در مقابل شرایط نوین فکری و سیاسی بود که با نوسازی و توسعه نهادهای آموزشی مذهبی است که دستاوردهای آموزشی گسترده‌ای را بدنبال داشت (کمبریج، ۱۳۷۱: ۲۸۶).

در هر حال، در آن موقعیت شاید موفقیت‌آمیزترین روش برای مقابله با دین‌ستیزی رضاخان، راهی بود که حائری انتخاب کرد تا از تحریک رضاخان و حساس کردن وی درباره روحانیان پرهیزد (دوانی، ۱۳۷۷: ۳۳۳/۲؛ حائری، ۱۳۶۴: ۱۷۹). وی به این نتیجه رسیده بود که درست‌ترین خط‌مشی برای او، پرهیز از سیاست عملی است. البته، معنای این سخن این نبود که به مسائل اجتماعی بی‌توجه باشد، بلکه او صلاح‌کار را در پاسداری از سنت دانست. دکتر عبدالهادی حائری در کتاب تشیع و مشروطیت در این مورد چنین می‌نویسد: «آیت‌الله حائری روحاً فردی غیرسیاسی به شمار می‌رفت و ویژگی‌های شخصی ایشان، او را وامی‌داشت که از سیاست کناره‌گیری نماید. بنابراین در این جریان نیز خود را کنار کشید و در کار ایشان دخالت نکرد (همان: ۱۷۹-۱۸۰).

ب: روحانیونی که قائل به همکاری با حاکمیت و سلطنت بودند

در حالی که اقدام عده‌ای از علمای معتقد به همکاری با نهاد حاکمه برای توجیه سلطنت و حفظ وضع موجود، تحجر فکری یا پیوند مالی با نظام حکومتی و یا منافع طلبی و قدرت طلبی شخصی آنان را منعکس می‌کرد، اما همکاری بعضی دیگر با نهاد سلطنت نه الزاماً از منفعت طلبی شخصی آنان بلکه تا حدود زیادی از مصلحت‌اندیشی سیاسی و اجتماعی آنان خبر می‌داد. گروه دیگری از آن علمایی که معتقد به همکاری با حکومت بودند در مواردی از اعتبار و نفوذ خویش در دربار به سود جلوگیری از ظلم و ستم کارگزاران محلی حکومت بر مردم استفاده می‌کردند. اما خواه ناخواه هر نوع همکاری آنان با حکومت در واقع به سیاست سلاطین برای کسب مشروعیت دینی و توجیه حکومت آنان خدمت می‌کرد (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۹). به طور کلی طرفداری برخی از علما از سلطنت رضاخان به این دلیل بود که آن‌ها سلطنت فرد مقتدری چون رضاشاه را ضامن استقلال ایران و جلوگیری از تجزیه طلبی کشور می‌پنداشتند.

ساتن چنین بیان می‌کند: در ایران پدیده عجیب اسلامی دولتی دیده می‌شود به طوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تباه ساختن دین از درون است. شماری از تحصیلکرده‌ها معتقدند که باید دین را دولتی کرد هر چند مورد قبول اندکی از مردم باشد (ساتن، بی‌تا: ۲۰۳). در واقع این سخن اشاره‌ای است به اعتقاد برخی از روحانیون تحصیل کرده در همکاری با حکومت.

به همین منظور بود که برای شرکت در مراسم تاجگذاری رضاشاه عده‌ای از علما درجه اول شهرستان‌ها از جمله حاج آقا نورالله از اصفهان، حاج سید محمد از مازندران، امام جمعه کرمانشاه، حاج میرزا محمود از اراک، ملا فتح الله شیخ‌الاسلام از کردستان، حاج امام جمعه خوبی از آذربایجان، آقازاده از خراسان، حاجی سید محمود مجتهد از گیلان و از تهران هم اکثر معارف علما دعوت شده بودند. مراسم با احتراماتی که برای جامعه روحانیت قائل شده بودند و جای مخصوص برای آنان تحصیل شده بود برگزار

گردید (مکی، ۱۳۷۴: ۳۷/۴). از جمله روحانیونی که در آغاز به همکاری با سلطنت که از نظر آنان به نفع ملت بود معتقد بودند می‌توان از برجسته‌ترین یعنی میرزای نائینی نام برد.

به دنبال شرایط پیش آمده توسط رضاشاه رهبران دینی را با وجود نارضایتی از شرایط موجود به تأملی عمیق‌تر نسبت به هویت تاریخی خود، فهم گفت‌مان موجود و یافتن راه حل مناسب سوق داد. چند بُعدی عمل کردن آنان در حکومت رضاشاه یکی از فوری‌ترین نتایج دریافت شرایط جدید بود. از این رو مشاهده می‌شود که بخش مهمی از روحانیت، عدم بسیج نیروهای مذهبی را تا حدودی می‌پذیرند و کسانی همچون میرزای نائینی عموماً به سیاست‌های مقطعی روی می‌آورند و از رژیم رضاخان نیز حمایت می‌کنند (حائری، ۱۳۶۴: ۱۹۴). هر چند برخی از پژوهشگران این همکاری را به موقعیت ناستوار وی در عراق مربوط دانسته‌اند (کمبریج، ۱۳۷۱: ۲۷۹).

میرزای نائینی که در عصر مشروطیت از فضلا و مدرسان برجسته و از مشاوران فعال آخوند خراسانی بود کتاب *تنبيه الامه و تنزيه المله* را که از ناحیه نیروی مذهبی در توجه مشروطه تنظیم شده بود به رشته تحریر درآورد (پارسانیا، ۱۳۸۰: ۲۵۲) و در حقیقت با خلق این اثر نهایت همکاری ممکن را با نیروی منورالفکری که استبداد و استعمار را تبلیغ می‌کردند را انجام داد. او بعد از مشاهده نتایج مشروطیت با بدبینی و احتیاط تمام به سیاست‌های مقطعی روی آورد که در برخی موارد با اصطکاک با فعالیت‌های سیاسی بخش دیگر نیروی مذهبی از جمله مدرس قرار می‌گرفت (همان: ۲۵۳).

معروف است مرحوم آیت‌الله نائینی در بازگشت به عراق در نامه‌ای به رضاخان از وی تشکر کرد و طبق نقلی تمثال حضرت علی علیه‌السلام را برای وی فرستاد (بصیرت‌منش، ۱۳۷۸: ۲۰۹). نام میرزای نائینی به عنوان قهرمان مبارزه با استبداد و وابستگی در تاریخ معاصر و مشروطیت می‌درخشد، ولی مواضع وی در برابر استبداد و

دیکتاتوری رضاخان سؤال برانگیز است، خرده‌گیری‌هایی هم که به مرحوم نائینی می‌شود بیش‌تر به این دوره برمی‌گردد. برای پاسخ به این سؤال، باید اوضاع و شرایط سیاسی عصر مرحوم نائینی را در ایران و عراق ملاحظه نمود.

چنانچه گفته شد پیش از آن‌که رضاخان به طور رسمی تاج شاهی بر سر بگذارد - یعنی از سال ۱۲۹۹ تا چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ - به اشاره انگلیس، رنگ عوض کرد و خود را فردی دیندار، عاشق اهل‌بیت، اهل عزاداری برای اهل بیت و دارای عرق ملی و میهنی جلوه داد. رضاخان در این برهه کوشش‌های فراوانی کرد تا خود را به روحانیت و علمای اسلام نزدیک کند و به مردم بنمایاند که پیرو علما و علاقه‌مند به دین است. از پاره‌ای شواهد تاریخی استفاده می‌شود که رضاخان در این طرح و نیرنگ خود موفق گردید و در این مرحله، شماری از عالمان نجف تحت تأثیر ریاکاری‌های رضاخان، از رسیدن وی به قدرت ابراز خشنودی می‌کردند. رضاخان وقتی که در به دست‌گیری زمام سلطنت به مقاصد خود نایل گشت، باطن پلید خود را در مبارزه با دیانت آشکار کرد و به دستور ارباب، دشمنی با علمای دین را شروع کرد. آیت‌الله نائینی خوش‌بینانه ابتدا پیشنهاد سیاست مدارا با رضاخان را در جلسه با آیات اصفهانی و بروجردی در نجف داد و گفت ما باید از رضاخان استمالت کرده و با نرمش رفتار کنیم تا از تندی و صولتش کاسته شود؛ زیرا غیر از این راهی نیست (همان: ۲۲۵).

اما با گذشت زمان و با آشکار شدن چهره واقعی رضاشاه این روش را ناکارآمد خواند و سعی نمود وظیفه خود را در اصل نهی از منکر عملی ساخته و پیام معترضانه خود را به سلطان جائر برساند و روابط خود را با رضاخان تیره سازد. از جمله مخالفت‌های مرحوم نائینی با برنامه‌های ضد‌مردمی رضاخان مربوط به ماجرای قانون نظام اجباری وی بود که مردم ایران از آن نگران و ناراضی بودند. مراجع نجف از جمله آیت‌الله نائینی به نفع مردم ایران درصدد اقدام برآمدند. وی بیش از همه با نظام اجباری

مخالفت کرده و اظهار فرمودند که این مسأله موجب تنفر عامه و منتهی به تحصن مردم در سفارتخانه‌ها و دخالت اجانب خواهد شد (همان: ۲۲۴).

در مجموع ذکر این نکته نیز الزامی است که هرگاه نهاد سلطنت توفیقی در نزدیکی به جمعی از علما و جلب همکاری با آنان به دست نمی‌آورد ناگزیر به بسنده کردن به همکاری و حمایت علما و روحانیون درباری و تقویت آنان و اتخاذ سیاست کاهش اختیارات و در صورت لزوم سرکوب علما و روحانیونی بود که از همکاری با حکومت و پشتیبانی از مقاصد آنان رویگردان بودند و یا به مخالفت برمی‌خاستند و می‌کوشیدند تا از کارکردها و پیامدهای مخاطره‌آمیز نفوذ اجتماعی علمای مخالف ظلم و ستم کارگزاران حکومتی در میان توده‌های مردم بکاهند (آجودانی، ۱۳۸۵: ۲۱).

ج: روحانیون مخالف حکومت رضاشاه

در برابر آن گروه از علمایی که هرکدام با درجات متفاوت و انگیزه‌های مختلف به همکاری با نهاد سلطنت پرداختند، گروهی از علما و مجتهدان دینی عصر نیز از وابستگی به حکومت و همکاری آن روی بر تافته و در صورت لزوم به مخالفت و درگیری با آنان می‌پرداختند. در واقع مخالفت آنان عامل مهمی برای تعدیل و تقلیل استبداد سیاسی و ظلم و ستم کارگزاران حکومت نسبت به مردم بود (آجودانی، ۱۳۸۵: ۱۹).

یحیی دولت‌آبادی، برابر مجلس شورا و درگیری حاد آنان با سردار سپه و نظامیان او و سرانجام شکست نقشه جمهوری، نوشته است: «قسمت عمده‌ی انتهازکنندگان این روز، معممین تهرانی هستند، از روحانی و روحانی‌نما و روضه‌خوانان و طلاب علوم دینی و تقدس‌مآبان و به اصطلاح تجددخواهان، کهنه‌پرستان و روحانیان و پیش‌نماهای شهر، فائدین این نهضت شمرده می‌شوند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۳۶۱/۴). همچنین او روحانیون را جناح عمده مخالف سردار سپه شمرده و نوشته است: مخالفین سردار سپه،

قسمت عمده‌ی آن‌ها روحانیان و روحانی‌نمایان هستند، چه از روی نظریات خود و چه از روی نظریات درباریان و رجال دولت مخالف سردار سپه که زبان آن‌ها را ترجمان عقاید و نظریات خویش بر ضد سردار سپه قرار داده‌اند (همان: ۳۲۹).

در تحریک سیاسی روحانیت در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۶ هـ.ش روحانیت اصفهان (اعم از علما و طلاب) به طور کلی و خاندان مسجدشاهی اصفهان (با محوریت دو چهره‌ی مبارز و فعال این خاندان، حاج آقا نورالله در اصفهان و حاج آقا جمال در تهران) باید بگوییم که حوزه علمیه اصفهان، دو نماینده بزرگ نیز (به نام‌های حاج آقا جمال و مدرس) در تهران داشته است که مبارزه‌ای جامع با استبداد و استعمار را به شیوه‌های گوناگون در مرکز کشور پیش می‌برده‌اند (ورامینی، ۱۳۸۸: ۳۲). از جمله روحانیونی که مخالف با حکومت رضاشاه بودند می‌توان از سه تن برجسته یعنی مرحوم مدرس، آیت‌الله نورالله اصفهانی و شیخ محمد تقی بافقی نام برد اما ذکر این نکته لازم است که آیت‌الله اصفهانی در تاجگذاری رضاشاه شرکت کرده بود اما با تصویب نظام اجباری به مخالفت و درگیری با او پرداخت.

شهید مدرس را می‌توان مهم‌ترین و مؤثرترین روحانی و عالم مجاهدی دانست که بیشترین موضع‌گیری و ایستادگی را علیه حکومت خودکامه رضاشاه انجام داد، مدرس هنگامی پای به میدان نهاد که کشور ما شاهد انزوای روحانیت و سرخورده پس از رهبری مشروطیت و تسلط کامل جریان تجددخواهی و روشنفکری بود، مدرس خطاب به علمای اصفهان چنین فرمود: اختلاف من با رضاخان بر سر کلاه و عمامه و این مسائل جزئی از قبیل نظام اجباری نیست من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده مخالفم من با سیاست‌هایی که آزادی و استقلال ملت ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند مبارزه می‌کنم راه و هدف خود را می‌شناسم، در این مبارزه هم پشت سر خود را نگاه نمی‌کنم (باقی، ۱۳۷۰: ۹۷).

در سال ۱۳۰۶ هـ.ش (۱۳۴۶ هـ.ق) اهالی اصفهان بر ضد قانون نظام وظیفه یا نظام اجباری که رضاشاه تصویب کرده بود بلوای عام نمودند و به سمت نورالله اصفهانی رفتند (مکی، ۱۳۷۴: ۳۸۷/۴). اگرچه در آغاز حاج آقانورالله که می‌دانست مخالفت با پهلوی عاقبت خوبی ندارد و فسخ چنین قانونی محال است در آغاز در کنج انزوا نشست و کناره گرفت. اما سرانجام با مردم همکاری کرد و روانه قم شد. علاوه بر وجوه علما اصفهان سایر علما و پیشوایان مذهبی بلاد هم به آنان ملحق شدند و رفته رفته غائله بزرگ شد. اما از آنجا که کمکی از سایر بلاد به آنان نمی‌شد و از طرفی دیگر رضاشاه مدام ارکان دولت را برای مذاکرات اصلاحی به قم می‌فرستاد و آقایان را به وعده و وعید و گفت‌وگوهای بی‌حاصل مشغول می‌نمودند، با این وضع مهاجرینی که تنها مانده بودند خسته و ملول می‌گشتند و به اوطان خود باز گشتند و پس از دوسه روز در اثر مرگ مشکوک حاج آقا نورالله حادثه ختم به خیر شد. در این موقع دو حادثه دیگر هم پیش آمد که به ضرر قیام بود: یکی اینکه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که شهر قم را از مدت چند سال پیش از آن محل اقامت و مرکز ریاست خود ساخته بود و مهم‌ترین عنوان روحانیت و پیشوایی ملت ایران رابدست آورده بود به هیچ عنوان موافقتی با این گونه مقاصد مهاجرین نداشت پس خود را از میان آنان به کنار کشید. دیگر آن که مرحوم مدرس هم که هنوز در تهران و مجلس نفوذ کلمه داشت به آنان کم‌ترین مساعدت که سهل است همدردی و دلجویی هم نکرده و هم مسلکان خود را تنها گذاشت (مکی، ۱۳۷۴: ۳۸۹/۴؛ ربانی، بی‌تا: ۶۲-۱۶۱).

حاج آقا نورالله اصفهانی که رهبری قیام را به عهده گرفت، در مورد انگیزه قیام خویش چنین فرمودند: «سخن از نظام اجباری و غیره نیست اساساً این مرد بی‌سواد و لابلایی و بی‌دین و مستبد و خودخواه و نوکر اجنبی است و به درد سلطنت و حکومت ایران نمی‌خورد، باید او را کنار گذاشت و از سلطنت عزلش کرد (مهدوی، بی‌تا: ۲، ۱۴۹) در رابطه با نظام اجباری در شیراز، بعضی از روحانیون از جمله آیت الله حاج سید

عبدالله شیرازی، حاج شیخ جعفر محلاتی و حاج سید عبدالباقی ضمن جلسات مخفی و انجام مشورت، در صدد اعتراض و مبارزه برآمدند (بصیرت منش، ۱۳۷۸: ۲۴۳).

از روحانیون دیگر که به مخالفت با رضاشاه پرداخت مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی بافقی یزدی است. از موضع‌گیری‌های مرحوم بافقی در دوران رضاخان اقدام شجاعانه‌ی ایشان در فرستادن نامه‌های تند و صریح به رضاخان و انتقاد از اعمال زشت و عملکرد خلاف شریعت و قانون وی بود، همچنین اعتراض به مسأله کشف حجاب و حضور خانواده رضاشاه بدون حجاب در حرم مطهر قم در سال ۱۳۰۷ هـ.ش که منجر به دستگیری وی شد و ایشان را در حرم مطهر و صحن حرم زیر چکمه و تازیانه گرفته و مورد توهین قرار دادند و بعد او را به زندانی در تهران منتقل کردند و بعد از مدتی حبس به حضرت عبدالعظیم در شهر ری تبعید نمودند (شکوری، ۱۳۴۷: ۳۴۸-۴۹). این اولین برخورد عملی رضاخان با جامعه روحانیت بود که نشان از خوی دیکتاتوری او داشت (عاقلی، ۱۳۷۴: ۱۵۵/۱).

نتیجه‌گیری

مناسبات سازمان روحانیت شیعه و حکومت در عصر رضاشاه پهلوی، خط سیری مشابه عصر قاجار داشت چنانچه در ابتدای امر، رابطه مثبت و خوبی بین آن‌ها برقرار شد و سپس روابط تیره شد و به تضاد و تعارض کامل انجامید با این تفاوت که در ساختار قدرت قاجار، روحانیان کارگردهای مهمی در بخش‌های قضایی، حقوقی، آموزشی و اوقاف داشتند و به طور محسوس و مستقیم یا غیرمستقیم در ساختار قدرت ایفای نقش می‌کردند؛ اما رضاشاه در فرایند سکولار نمودن کشور، به مرور ایام تمام کار ویژه‌های فوق را از آنان سلب کرد و نه تنها آن‌ها را از ساختار قدرت در جامعه حذف نمود، بلکه نفوذ آنان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی را نیز به شدت کاهش داد؛ به گونه‌ای که موجودیت آن‌ها در معرض خطر جدی قرار گرفت.

اقداماتی که رضاشاه در راستای حفظ و تثبیت قدرت خود و تأمین منافع کشوری چون انگلیس پیش گرفته بود بازتاب‌های شدیدی در جامعه داشت و گروه‌های مختلف مردمی و مذهبی مواضع و عکس‌العمل‌های متفاوتی را از خود نشان دادند. در اولین روزهایی که رضاخان پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود برای تخریب سنت‌های دینی مردم و ترویج ساختار اقتصادی و فرهنگی غرب هجوم خود را آغاز کرده بود، برخی از روحانیون - از همان بدو کودتا- مخالفت خود را با سلطنت او آشکار کردند و در جنبش‌های ملی و مردمی علیه او شرکت نموده و رهبری این مبارزات را در اختیار گرفتند. موضع روحانیت مخالف با قدرت رضاشاه با تأسیس حوزه علمیه قم که از یک سو مرجعیت شیعه را از نجف اشرف به ایران منتقل کرد و از سوی دیگر با گسترش و توسعه خود عناصر و کادرهای فرهنگی مناسبی را جهت کنترل و اداره یک حرکت اجتماعی وسیع پرورش داد، وحدت و انسجام خود را باز یافت.

در کنار روحانیونی که از همان بدو روی کار آمدن رضاشاه با او مخالف بودند و سال‌ها در این راه کوشیدند و تلاش‌های وافر کردند، دسته‌های دیگری از روحانیت بودند که در جایگاهی متفاوت با روحانیون مخالف حکومت قرار داشتند و به طرق مختلف خواهان نزدیکی با حکومت وقت بودند. یکی از این دسته‌ها که هم‌چون رضاشاه به مدرن کردن کشور می‌اندیشیدند قائل به همکاری با حکومت بودند و آن را به نفع جامعه می‌دانستند. دسته دیگر هم روحانیونی بودند که کلاً از صحنه سیاست کناره گرفتند، سکوت اختیار کردند و در طی مدت کناره‌گیری خود به فعالیت‌های علمی و فرهنگی می‌پرداختند که در زنده نگه داشتن مرجعیت شیعه نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

منابع و مأخذ

- آجودانی، لطف‌الله (۱۳۸۵). *علما و انقلاب مشروطیت ایران*. تهران: نشر اختران.

- امینی، داود، (۱۳۸۲). *چالش‌های روحانیت و رضاشاه*. تهران: انتشارات سپاس.
- _____ (۱۳۷۴). «مروری بر زندگی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری»، *نشریه گنجینه اسناد*، شماره ۱۹ و ۲۰.
- باقی، عبدالعلی (۱۳۷۰). *مدرس مجاهدی شکست ناپذیر*. تهران: نشر فکر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). *موانع توسعه سیاسی در ایران*. تهران: گام نو.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۸). *علماء و رژیم رضاشاه*. تهران: عروج.
- پارسایان، حمید (۱۳۸۰). *حدیث پیمانه*. بی‌جا: انتشارات معارف.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*. تهران: جهاد دانشگاهی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). *تشیع و مشروطیت در ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دوانی، علی (۱۳۷۷). *نهضت روحانیون ایران*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. تهران: انتشارات عطار و انتشارات فردوس.
- ربانی، علی (بی‌تا). *شهادت روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر*. بی‌جا: انتشارات مکتب الحسین.
- ساتن، ال پی ایول (بی‌تا). *رضاشاه کبیر یا ایران نو*. ترجمه عبدالعظیم صبوری. تهران: تابش.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۴). *سیره صالحان*. قم: انتشارات شکوری.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۴). *روز شمار تاریخ ایران*. تهران: نشر گفتار.
- عباس‌زاده، سعید (۱۳۷۳). *شیخ عبدالکریم حائری نکهبان پیدار*. بی‌جا: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- کمبریج (۱۳۷۱). *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات طرح نو.
- مکی، حسین (۱۳۷۴). *تاریخ بیست ساله ایران*. تهران: انتشارات علمی.
- منزوی (۱۳۶۵). *ابو الحسن اصفهانی*. دانشنامه‌ی ایران و اسلام. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مهدوی، سید مصلح‌الدین (بی‌تا). *تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر*. قم: نشر الهدایه.

- نجفی، موسی (۱۳۷۸). *اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ ایران.
- ورامینی، ع (۱۳۸۸). «روحانیت بیدار: سیری در تقابل‌ها و کشمکش‌های میان علما با رضاخان». *نشریه زمانه*. شماره ۸۶ و ۸۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني